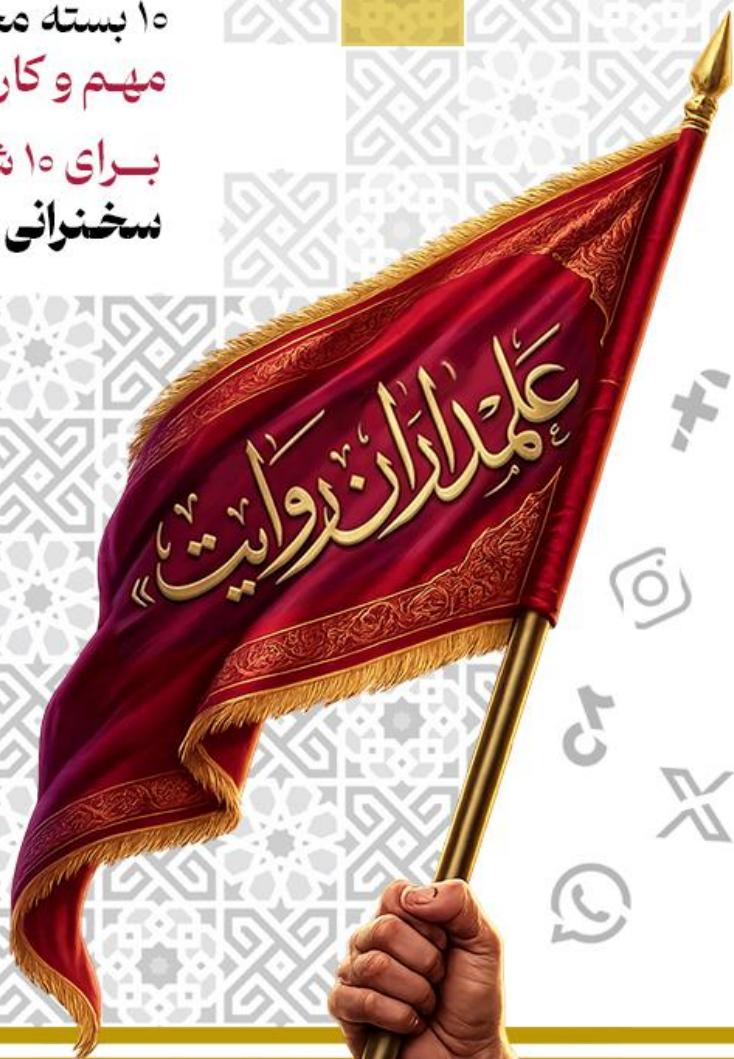


۱۰ بسته محتوای
مهم و کاربردی
برای ۱۰ شب
سخنرانی محرم

محتوای
شب اول



اهمیت «روایت»
و نقش مردم در حفظ،
انتقال و تبیین حقیقت؛
از حضرت زینب (س) قا
روایت گران امروز



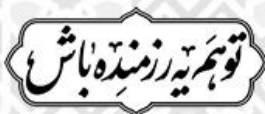
عَلَمْدَارانِ رَوَايَتِ

اهمیت «روایت» و نقش مردم در حفظ،
انتقال و تبیین حقیقت؛

از حضرت زینب (س) تا روایت‌گران امروز

۱۰ بسته محتوای مهم و کاربردی
برای ۱۰ شب سخنرانی محرم

تألیف: حجج الاسلام محمدصادق داودی و علی جمشیدی
با همکاری: استاد ملی جهاد تبیین قراگاد قرب بقیة الله (عجل الله)



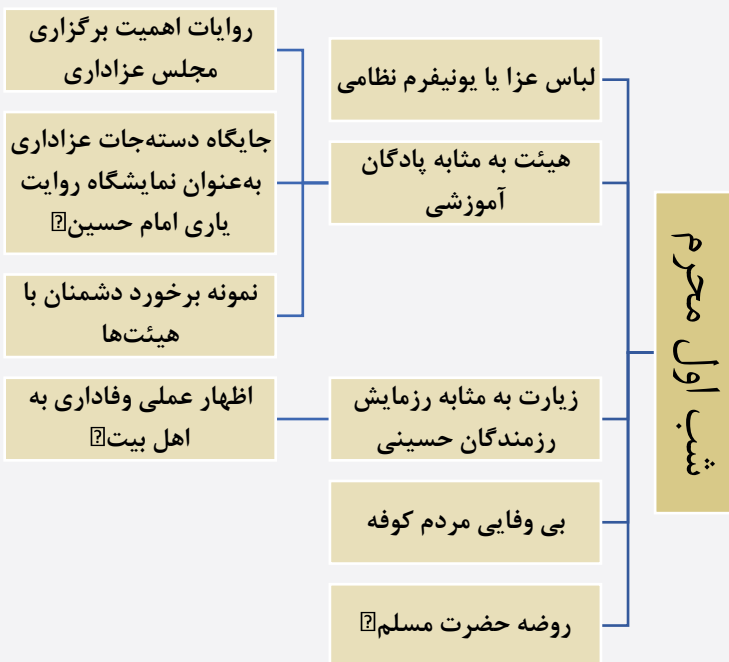
Razmende Bash.ir



شماره مجله تبیین قرین و گویا



(سیر کلی جلسه شب اول محرم)



بسم الله الرحمن الرحيم



مقدمه و ورود بحث

امشب، شبِ اولِ محرم است. شبی
که فقط خیابان‌ها و سردرِ خانه‌های
ما سیاه‌پوش نیست؛ بلکه عرشِ خدا سیاه‌پوش است.
امشب ملائکه زانوی غم در بغل گرفته‌اند. اگر چشمِ
باطن داشتیم، می‌دیدیم که از امشب، پیراهنِ
پاره‌پاره و خونینِ اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بر عرشِ خدا
نصب شده است^۱...

عزیزان من! قدرِ این لحظه‌ای که در مجلس عزاداری
امام حسین (علیه السلام) نفس می‌کشید را بدانید. قدرِ این
اشک‌ها، و این لباسِ سیاهی که بر تن کرده‌اید را
بدانید.

این خیمه، این دور هم جمع شدن‌ها، ارزان به دستِ
من و شما نرسیده است؛ سالیانِ سال، نسل‌اندرونسل،



بزرگانی خون دل‌ها خوردند و حتی جان خود را فدا کردند تا امروز این عشق به اباعبدالله، به دستِ من و شما برسد.

[لحن نرم، صمیمی]



من امشب به جمع شما عزاداران که نگاه می‌کنم، یک رنگِ واحد می‌بینم. همه‌ی شما مشکی پوشیده‌اید. اما آیا تا به حال با خودتان فکر کرده‌اید که این پیراهنِ مشکی محرم، آیا فقط نماد یک عزاداری است؟

برخی لباس‌ها با ما حرف می‌زنند و هویت را نمایش می‌دهند. مثلاً لباسِ سبزِ نیروی انتظامی، روپوشِ سفیدِ پزشک و حتی یک هوادار فوتبال با پیراهنِ رنگی‌اش، دارد به همه می‌گوید که متعلق به کدام تیم، کدام دسته و کدام جبهه است.

خب، این لباسِ مشکی که امشب بر تنِ من و شماست، قرار است چه چیزی را به دنیا بگوید؟ ما با

پوشیدن این لباس داریم با صدای بلند اعلام می‌کنیم که در این جنگِ بزرگِ بین جبهه حق و باطل، در کدام جبهه ایستاده‌ایم. ما داریم هویتمان را برای جامعه مشخص می‌کنیم.

بله؛ من عمداً از کلمه‌ی «جنگ» استفاده می‌کنم! این فقط یک استعاره‌ی احساسی نیست. به معتبرترین شناسنامه‌ی شیعه، یعنی «زیارت عاشورا» نگاه کنید. ما هر روز رسماً اعلام جنگ می‌کنیم:

«إِنِّي سَلِّمٌ لِّمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِّمَنْ حَارَبَكُمْ»

این یک نبردِ مقطعی نیست؛ قیدِ زمانش «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» است! نبردی همیشگی و مستمر.

در چنین میدانی، این پیراهنِ مشکی دیگر پیراهنِ عزا نیست؛ این «یونیفرمِ نظامی» ماست! به همین دلیل است که هزار و چهارصد سال است ما از این عزا درنیامده‌ایم. آدمِ داغدار بعد از چهل روز لباسِ سیاهش را درمی‌آورد، اما ما هر سال این یونیفرم را



دوباره به تن می‌کنیم تا با افتخار بگوییم: ما هنوز
رزمنده‌ایم؛ ما هنوز منتظرِ منتقمِ خونِ حسینیم!
رهبر عزیزمان نیز مانند جد بزرگوارشان بی‌هوا
عرباً عربا شدند؛ شباهت عجیبی بین این دو شهادت
است؛ تصویر مشّت گره کرده رهبر عزیزمان هیچ‌گاه
از ذهن ما پاک نخواهد شد و تا انتقام کامل رهبرمان
را از مسبّبین این جنایت نگیریم آرام نخواهیم شد.
بیاید همینجا آمادگی خود را به حضرت اعلان کنیم:

لبیک یا حسین

لبیک یا حسین

لبیک یا حسین

این لباس مشکی را نباید دست کم
گرفت مرجعِ تقلیدِ بی‌نظیری مثل
آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، با
آن‌همه عظمتِ علمی و هشتاد سال نماز شب، وقتی



روایت و داستان

می خواهد توشه‌ی آخرت جمع کند، به کتاب‌هایش تکیه نمی کند. بلکه وصیت می کند: «لباس سیاه محرم و صفرم را، و آن دستمالی که با آن اشک روضه‌ها را پاک می کردم، با من در قبر بگذارید.»

الله اکبر! این یعنی این لباس، سندِ هویت است. این لباس دارد «روایت» می کند که خطِ فکری من کجاست.

تا به حال فکر کرده‌اید که از کجا یاد گرفتید مشکی بپوشید و سینه بزنید؟
احتمالاً از تلویزیون و مدرسه یاد



نگرفتیم؛ بلکه عموماً در آغوش مادر با اشک و روضه بزرگ شدیم و در همین هیئت‌ها و مجالسِ امام حسین (علیه السلام) که در خانه‌ها یا محله‌ها برگزار می شد یاد گرفتیم.

این خیمه‌ی اباعبدالله، «پادگانِ انسان‌سازی»
جبهه‌ی حق است. سال‌های سال و نسل‌به‌نسل
به ما یاد داد که حتی حاضریم بمیریم اما ذلت



نپذیریم؛ چرا که مولای ما فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ
السَّلَةِ وَالذِّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ»^۲

این حرام‌زاده پسر حرام‌زاده، مرا میان دو چیز مخیر
کرده است: میان شمشیر و تن دادن به خواری؛ و
هیئات که ما تن به ذلت و خواری دهیم.

رهبر عزیزمان نیز در یکی از آخرین بیاناتشان
فرمودند: «مثل منی با مثل یزید بیعت نخواهد کرد.»
با مشتهای گره کرده ما هم در تبعیت از رهبرمان

هیئات من الذله

هیئات من الذله

هیئات من الذله



یک نمونه از کسانی که در این
پادگان آموزشی دوره‌ی خود را
گذراندند شهدا هستند. زندگی شهدا



روایت و داستان

را بخوانید تا ببینید نقطه‌ی محوری تربیتِ آن‌ها
کجاست؟

شهید مصطفی صدرزاده در ۳ سالگی تصادف مرگباری
کرد. مادرش در نزدیکی اذان ظهر روز تاسوعا او را نذر
کرد که اگر زنده ماند، سرباز حضرت عباس (علیه السلام) شود.
مصطفی به‌طور معجزه‌آسایی نجات پیدا کرد و در
جوانی افتخار سربازی حضرت عباس را یافت و دقیقاً
در نزدیکی ظهر روز تاسوعای سال ۹۴ در راه دفاع از
حرم اهل‌بیت (علیهم السلام) به شهادت رسید. وقتی رهبر
شهیدمان این جریانِ نذر و شهادت مصطفی را شنید،
فرمود: «این موارد باید در تاریخ ثبت شود و عظمت
زیادی دارد»^۳



نمونه‌ی دیگر از تربیت شدگان این مجالس، شهید **محسن حججی** است که از کودکی در همین هیئت‌ها قد کشید. در یادداشتی که در ایام محرم نوشته بود، این‌طور با خدا مناجات می‌کرد: «خدایا، تو را به مُحَرَّم حسین (علیه‌السلام)، مرا هم مُحَرَّم کن... دیگر هیچ‌چیزِ این دنیا برایم ارزشی ندارد جز آنچه که مرا به تو برساند... خدایا، من از همه‌چیز این دنیا گذشتم، تو نیز از من بگذر... و این‌همه را فقط از لطف تو می‌دانم... پس ای که مرا خوانده‌ای؛ راه نشانم بده...»^۴.

تربیت‌شده‌ی دیگر این پادگان، سردارِ دل‌ها **حاج قاسم سلیمانی** است؛ کسی که امثال شهید صدرزاده و حججی خود را از شاگردانِ او می‌دانستند. حاج قاسم خودش هیئت‌دار بود و افتخارش جارو کشیِ مجلسِ روضه‌ی «بیت‌الزهرا» بود. در یادداشتی نوشت:



«کشوری که در قلب، اسم حسین را دارد، فرهنگ عاشورا را دارد، باید در زیست و فرهنگ الگوی جهان شود.» وقتی حاج قاسم می‌خواست ایران را به دیگران معرفی کند، با افتخار می‌گفت: «ما ملت امام حسینیم^۵» و مردم را مُحصِّل این مکتب حسینی می‌دانست.

پادگانِ مجلسِ امام حسین (علیه‌السلام) صرفاً برای مبارزه با شمرِ هزار سال پیش نیست؛ بلکه این پادگان، مبارز می‌سازد برای درهم کوبیدنِ باطل در هر زمانی! به قول امام موسی صدر: (حسینیه‌ای که قهرمان برای مبارزه با اسرائیل تربیت نکند، حسینیه نیست!)

آیا دشمن این تأثیرگذاریِ عمیقِ این مجالس را نمی‌فهمد؟ دشمن بهتر از من و شما فهمیده است که قدرتِ ما در شمشیر و موشک‌هایمان نیست؛ پادگان‌های ما و محلِ اصلی



۵ - <https://www.yjc.ir/۰۰Wxlp>

(خاطرات عزاداری های محرم حاج قاسم)



قدرتِ ما در همین هیئت‌هاست! برای همین است که هزار و چهارصد سال است بی‌وقفه دارند به این خیمه‌ها حمله می‌کنند.

تاریخ را ورق بزنید! اولین کسی که دستور داد خیمه‌ی عزا تعطیل شود خودِ یزید بود؛ وقتی دید خطبه‌های زینب (علیها السلام) دارد پایه‌های قصرش را در شام می‌لرزاند. پس از او خلفای عباسی و تا دوران معاصر هم این مبارزه با مجلس امام حسین (علیه السلام) ادامه یافت. رضاخان با آژان و چکمه حمله کرد تا این یونیفرمِ حسینی را از تنِ ما درآورد... اما پدربزرگ‌های ما در سخت‌ترین شرایط مقاومت کردند و نگذاشتند چراغِ این مجلس خاموش شود! در زمان نزدیک‌تر به ما، در حوادث ۱۸ و ۱۹ دی، چرا در دو شب بیش از ۵۰۰ مسجد و حسینیه را به آتش کشیدند؟^۶



چرا در فتنه‌ی ۸۸ خیمه‌های عزا را سوزاندند؟ چرا در اسفند ۱۴۰۴ وقتی ابرقدرتِ دنیا در ۹ اسفند رهبرمان را شهید کرد و پس از یک روز این جنایت تایید شد، اما در ۱۵ اسفند، حسینیه‌ی امام خمینی رحمته را که کاملاً خالی بود و در حمله قبل آسیب زیادی ندیده بود را هدف قرار دادند؟! ساختمانِ خالی را به بهانه‌های واهی چرا زدند؟! چون وحشت دارند! چون دشمن از این حسینیه‌ها ضربه‌های مهلکی خورده است. آن‌ها می‌دانند تا وقتی این پادگان پابرجاست، تا وقتی این روضه‌ها زنده است، چیزی به نام «تسلیم شدن» در قاموسِ این ملت وجود ندارد! و تلاش می‌کنند تا می‌توانند حتی به ساختمان آن آسیب بزنند. بیاید همین‌جا خطاب به دشمن صهیونیستی فریاد بزنیم:

ایستاده ایم تا آخر

قسم به خون رهبر

ایستاده ایم تا آخر

قسم به خون رهبر





اما برادران و خواهران! رزمنده‌ای که در این پادگان تربیت شد و این یونیفرم را پوشید، باید به میدانِ «رزمایش» برود تا وفاداری‌اش را ثابت کند. این رزمایش کجاست؟ این رزمایش همین تجمعات شبانه است؛ همان سیلِ خروشانِ پیاده‌رویِ اربعین و زیارتِ سیدالشهداست که خواب را از چشمِ کفر جهانی گرفته است؛ امام رضا (علیه السلام) فرمودند زیارت، نشانه‌ی وفای به عهد است.^۷ وفای به عهد موضوع کوچکی نیست؛ به همین خاطر خدای متعال در موضوعِ زیارت سنگ تمام گذاشته و بر اساس درجه‌ی خلوصِ نیت ما، گاهی برای یک زیارت، پاداشِ هزار حج را عطا می‌کند!^۸

۷- (إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ، وَ إِنْ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ حُسْنِ لِلْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ؛ فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ وَ تَصَدِّقًا بِمَا رَغَبُوا فِيهِ، كَانَ أَيْمَتُهُمْ شُفَعَاءَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) الكافي، ثقة الاسلام كليني، ج ۴، ص ۵۶۷.

۸- تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۸۵، ح ۱۶۸؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲،





اما متأسفانه در طول تاریخ، کسانی هم بوده‌اند که فقط «ادعای» وفای به عهد داشتند، بیایید امشب سری بزنیم به کوچه‌های کوفه... آنجا مردمی بودند که با هزاران نامه ادعای وفاداری کردند، سفیر حسین، مسلم بن عقیل وارد کوفه شد. به استقبالش رفتند، همه بیعت کردند. اما وقتی لحظه‌ی هزینه دادن فرا رسید، وقتی حکومت نظامی شد و وقتی صدای سکه‌های عبیدالله به گوش رسید... مسلم بعد از نماز مغرب به پشت سرش نگاه کرد همه رفته بودند!

غریب و تنها در کوچه‌های تاریک کوفه راه می‌رود. به در خانه‌ای رسید. زن سالخورده‌ای آمد دم در و گفت: «آقا! حکومت نظامی است، برو پیش خانواده‌ات...» مسلم سر به زیر می‌اندازد؛ گفت: «من در این شهر غریبم... درهای همه‌ی خانه‌ها به روی من بسته شده است...» آه از بی‌وفایی کوفه! پیرزن پناهش داد، اما

پسر طوعه خبر برد. هزاران نفر ریختند و او را محاصره کردند تا یک مرد تنها را دستگیر کنند. از روی بامها سنگ می زدند، بعد از نبردی تن به تن مسلم را دستگیر کردند و ابن زیاد دستور قتل او را صادر کرد وقتی بالای دارالعمارہ بود شاید، با لبهای پاره و تشنه، رو به مکه این طور با آقای خود زمزمه می کرد:

کوفه دلبستگی اش را به تو ابراز نکرد...
در زدم خانه به خانه، احدی باز نکرد!
خسته از راه، دعا کن به دوراهی نخورد
هیچ مردی به در بسته الهی نخورد...
کاش می شد به تو پیغام دهم: کوفه نیا!
به علی اصغر شش ماهه قسم... کوفه نیا.
غم نخور! چون که شنیدی به پرم سنگ زدند
به فدای سر زینب... به سرم سنگ زدند...

خدایا! به حقِ غربتِ مسلم بن عقیل،
ما را از رزمندگانِ وفادارِ امام زمان قرار بده.
پروردگارا! فرج امام زمانمان را برسان .
الا لعنة الله على القوم الظالمين...